

طلاق عاطفی: علل و شرایط میانجی

سوسن باستانی^۱ محمود گلزاری^۲ شهره روشنی^۳

تاریخ دریافت: ۸۹/۲/۶ تاریخ پذیرش: ۸۹/۹/۷

چکیده

پژوهش حاضر با هدف بررسی طلاق عاطفی از دید زنان، و به روش نظریه مبنایی انجام شده است. تمرکز مطالعه بر فرایندی بوده که تجربه طلاق عاطفی زنان را شکل داده است. اطلاعات از طریق مصاحبه عمیق با بیست نفر از زنان مراجعه کننده به یکی از مراکز مشاوره تهران جمع آوری و با استفاده از کدگذاری نظری تحلیل شده است. زنان در مصاحبه ها علل ایجاد کننده طلاق عاطفی را توصیف کرده اند. نتایج پژوهش پیچیدگی و تنوع تجربیات زنان را نشان می دهد و این نظر را که ابعاد مختلف روانی، اجتماعی و فرهنگی در تجربه طلاق عاطفی در تعامل هستند، حمایت می کند.

واژگان کلیدی: طلاق عاطفی، رابطه زناشویی، نظریه مبنایی، زنان، ایران

^۱. عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی و اقتصادی دانشگاه الزهرا (س) sbastani@alzahra.ac.ir

^۲. عضو هیئت علمی دانشکده روانشناسی دانشگاه علامه طباطبائی

^۳. کارشناس ارشد مطالعات زنان، دانشگاه الزهرا (س) shohre.rowshani@gmail.com

مقدمه و طرح مسئله

صاحب نظران معتقدند خانواده از نخستین نظام‌های نهادی عمومی و جهانی است که برای رفع نیازمندی‌های حیاتی و عاطفی انسان و بقای جامعه ضرورت تام دارد (شرفی، ۱۳۸۳، ص ۳۷). روابط مناسب در جامعه بر اساس روابط مناسب در خانواده شکل می‌گیرد و هر اندازه روابط درون خانواده مناسب‌تر باشد، خانواده و به تبع آن جامعه از ثبات و استحکام بیش‌تری برخوردار است (اعزازی، ۱۳۸۷، ص ۱۲). هیچ جامعه‌ای بدون داشتن خانواده‌های سالم نمی‌تواند ادعای سلامت کند و هیچ یک از آسیب‌های اجتماعی بی‌تأثیر از خانواده پدید نیامده‌اند (ساروخانی، ۱۳۷۵، ص ۱۱). یکی از مهم‌ترین آسیب‌های خانوادگی طلاق است، اما آمار رسمی طلاق به طور کامل نشان دهنده میزان ناکامی همسران در زندگی زناشویی نیست، زیرا در کنار آن آماری بزرگ‌تر به طلاق‌های عاطفی اختصاص دارد، یعنی به زندگی‌های خاموش و خانواده‌های توخالی که زن و مرد در کنار هم به سردی زندگی می‌کنند ولی تقاضای طلاق قانونی نمی‌کنند (بخارایی، ۱۳۸۶، ص ۶۴)؛ در واقع برخی ازدواج‌ها که با طلاق پایان نمی‌یابند، به ازدواج‌های توخالی تبدیل می‌شوند که فاقد عشق، مصاحبت و دوستی هستند و همسران فقط با جریان زندگی خانوادگی به پیش می‌روند و زمان را سپری می‌کنند (استیل^۱ و کید^۲، ۱۳۸۸، ص ۲۶۰).

پل بوهانان^۳ طلاق عاطفی را اولین مرحله در فرایند طلاق و بیانگر رابطه زناشویی رو به زوالی می‌داند که احساس بیگانگی جایگزین آن می‌شود (بوهانان، ۱۹۷۰، به نقل از اولسن^۴ و دفراین^۵، ۲۰۰۶، ص ۴۴۹). زن و شوهر اگر چه ممکن است با هم بودن را مانند یک گروه اجتماعی ادامه دهند، اما جاذبه و اعتماد آن‌ها نسبت به یکدیگر از بین رفته است. طلاق عاطفی به عنوان انتخابی نفرت انگیز بین تسلیم و نفرت از خود و تسلط و نفرت از خود تجربه می‌شود، که در آن هر یک از زن و شوهر، به دلیل احساس غمگینی و ناامیدی، دیگری را آزار می‌دهد (بوهانان، ۱۹۷۰، به نقل از اسکانونی و اسکانونی^۶، ۱۹۸۸، ص ۵۷۲). طلاق

^۱. Steel, Liz

^۲. Kidd, Warren

^۳. Bohannan, Paul

^۴. Olson, David H.

^۵. Defrain, John

^۶. Scanzoni & Scanzoni

عاطفی متضمن فقدان اعتماد، احترام و محبت به یکدیگر است؛ همسران به جای حمایت از هم‌دیگر در جهت آزار و ناکامی و تنزل عزت نفس یکدیگر عمل می‌کنند، و هر یک به دنبال یافتن دلیلی برای اثبات عیب و کوتاهی و طرد دیگری هستند (بوهانان، ۱۹۷۰، به نقل از لاور و لاور^۱، ۲۰۰۷، ص ۳۵۱).

طلاق عاطفی، فاصله عاطفی مشخص و آشکار میان همسرانی است که هر دو ناپخته هستند، هر چند یکی از آن‌ها ممکن است این ناپختگی را تأیید کند و دیگری با ابراز اعمال مسئولانه مفرط، چنین چیزی را انکار کند (گلدنبرگ و گلدنبرگ^۲، ۱۳۸۷، ص ۴۱۶). اگر چه به نظر می‌رسد که ازدواج شکل و محتوایی از صمیمیت دارد، اما طلاق عاطفی ممکن است در رابطه‌ای به وجود آید که در آن تفاوت‌های آشکار کمی وجود دارد و همسران به راحتی در کنار هم زندگی می‌کنند، اما در احساسات شخصی یکدیگر شریک نیستند. از سوی دیگر، طلاق عاطفی، رابطه‌ای را توصیف می‌کند که در آن همسران در محیط‌های اجتماعی، خوب و صمیمی به نظر می‌رسند، ولی در خلوت قادر به تحمل یکدیگر نیستند (تبریزی و همکاران، ۱۳۸۵، ص ۱۱۱). بنابراین در طلاق عاطفی، زوجین فقط زیر یک سقف زندگی می‌کنند؛ در حالی که ارتباطات بین آن‌ها کاملاً قطع شده یا بدون میل و رضایت است (محمدی، ۱۳۸۳، ص ۱۱۱).

کیفیت روابط درون خانواده، نقش بسزایی در شکل‌گیری نگرش‌ها و بازخوردهای اجتماعی اعضای خانواده دارد و پایه و اساس روابط درون خانواده بر محور رابطه زن و شوهر استوار است (افروز، ۱۳۸۹، ص ۲)، طلاق عاطفی نماد وجود مشکل در ارتباطی سالم و صحیح بین زن و شوهر است. این مشکل ارتباطی در سطح خانواده می‌تواند در جامعه نیز شیوع و گسترش یابد و ارتباط انسانی را مختل نماید. وقتی بنیان نهاد خانواده دچار تزلزل شود، بنیان‌های اخلاقی و اجتماعی کل نظام اجتماعی متزلزل شده و جامعه به سوی مشکلات گوناگون سوق داده می‌شود؛ از این رو بررسی مسئله طلاق عاطفی از اهمیت و ضرورت خاصی برخوردار است و با توجه به اینکه تا کنون علیرغم توجه به مسئله طلاق، طلاق عاطفی کم‌تر مورد بررسی دقیق قرار گرفته است، هدف پژوهش حاضر بررسی علل طلاق عاطفی از دید

^۱ . Laur & Laur

^۲ . Goldenberg & Goldenberg

زنان است. برای دستیابی به این هدف، پژوهش در پی یافتن عواملی بوده است که منجر به طلاق عاطفی می‌شود.

طلاق عاطفی

تعاریف موجود، طلاق عاطفی را اختلال در روابط همسران دانسته‌اند، اما در هیچ یک از این تعاریف ملاک‌های مشخصی برای تعیین همسرانی که در چنین وضعیتی قرار دارند ارائه نشده است. بر این اساس جهت دستیابی به تعریفی روشن از طلاق عاطفی، نظریات موجود در زمینه روابط افراد مورد بررسی قرار گرفت تا بر مبنای آن‌ها بتوان افرادی را که در وضعیت طلاق عاطفی قرار دارند، مشخص کرد.

نظریه سیستمی کیفیت زناشویی مارکز^۱

استفن مارکز، با نگرشی سیستمی، به فرد، رابطه او با همسرش و رابطه فرد با دیگران می‌نگرد. او چهارچوب نظریه خود را چنین توضیح می‌دهد که یک فرد متأهل دارای زاویه درونی، زاویه همسری و زاویه سوم است که هر نقطه تمرکز خارج از خود به جز همسر را نشان می‌دهد (مارکز، ۱۹۸۹، ص ۱۶). مارکز کیفیت زناشویی را نتیجه شیوه‌هایی می‌داند که افراد متأهل خود را سازماندهی می‌کنند؛ فردی که «من» او، حرکات منظم و معینی اطراف و بین هر سه زاویه داشته باشد، و به گونه‌ای خود را سازماندهی کند که نسبت به زاویه‌های گوناگونش، مشغولیت و توجه قوی داشته باشد، دارای کیفیت زناشویی بالایی است؛ اما در مقابل، در حالتی که یک زاویه تمام توجه فرد را به خود جلب کند و سایر زوایا توجهی دریافت نکنند، فرد کیفیت زناشویی پایینی دارد. بر این اساس او هفت مدل کیفیت زناشویی را متمایز می‌کند، که سه مدل را کیفیت زناشویی پایین و چهار مدل را کیفیت زناشویی بالا در نظر می‌گیرد. یکی از مدل‌های کیفیت زناشویی پایین، الگوی جدایی است که در آن هر دو همسر با زاویه سوم‌شان آمیخته‌اند و از زاویه همسری‌شان فاصله گرفته‌اند. سومین زاویه قدرتمند می‌تواند هر چیزی از جمله فرزند، کار و دوستان باشد. زناشویی‌های جدا، علی‌رغم

^۱ . Marks, Stephen R.

پایین بودن کیفیت‌شان می‌تواند بسیار باثبات و طولانی باشند (همان، صص ۲۰-۱۸). به نظر می‌رسد ترکیب جدایی، در مواردی می‌تواند به عنوان طلاق عاطفی در نظر گرفته شود.

نظریه مثلث عشق استرنبرگ^۱

رابرت استرنبرگ جوانب مختلف عشق را با مثلثی که دارای سه مؤلفه تعهد، صمیمیت و شور و اشتیاق است، نشان می‌دهد. سه مؤلفه عشق به طرق گوناگون با هم ترکیب می‌شوند که بر این اساس استرنبرگ هشت نوع رابطه را مشخص کرده است. یکی از انواع رابطه، عشق تهی است، که تنها شامل تعهد، و فاقد صمیمیت و شور و اشتیاق است. نوع دیگر نیز عشق ابلهانه است که شامل تعهد و شور و اشتیاق، و فاقد صمیمیت است (استرنبرگ و بارنس^۲، ۱۹۸۸، به نقل از اولسن و دفراین، ۲۰۰۶، صص ۲۴۸-۲۴۶). با در نظر گرفتن سه مؤلفه مثلث عشق استرنبرگ، از آنجا که طلاق عاطفی رابطه‌ای فاقد صمیمیت است، می‌توان دو نوع رابطه تعریف شده توسط استرنبرگ، یعنی عشق تهی و عشق ابلهانه را طلاق عاطفی خواند.

نظریه نظم خرد چلبی

نظریه نظم خرد به بررسی چهار مشکلی که نظم اجتماعی در سطح خرد با آن مواجه است می‌پردازد. وی از چهار نوع تعامل سخن می‌گوید که در بررسی روابط خانوادگی، عمدتاً تعامل ارتباطی مد نظر است، زیرا در این نوع تعامل است که حق و تکلیف و عاطفه مبادله می‌شوند (چلبی، ۱۳۷۵، ص ۱۸). از لحاظ تحلیلی نیز چلبی تعامل را دارای دو وجه عمده ابزاری و اظهاری می‌داند (همان، ص ۱۷)، که روابط خانوادگی از مصادیق رابطه اظهاری محسوب می‌شود (همان، ص ۲۵۱). در رابطه اظهاری نوعی صمیمیت، اعتماد و تعهد وجود دارد. تعلق عاطفی و معاشرت‌پذیری اساس این نوع رابطه را تشکیل می‌دهند (همان، صص ۲۵۱-۲۴۹). مطابق نظریه چلبی از طریق تعامل اظهاری، "ما" یا "اجتماع" یا "گروه اجتماعی" شکل می‌گیرد. یعنی سنگ بنای "ما" یا "اجتماع"، تعامل است، مشروط بر اینکه تعامل صبغه اظهاری به‌خود بگیرد. جهت حفظ "ما" و بالطبع حفظ الگوهای تعاملی، نظم اجتماعی خرد حداقل در چهار بعد با چهار مشکل هم‌فکری مشترک، هم‌گامی مشترک، هم‌دلی مشترک، و هم‌بختی مشترک مواجه است (همان، ص ۱۹).

^۱ . Sternberg, R.

^۲ . Barnes

با توجه به نظریه نظم خرد، اگر خانواده را اجتماعی کوچک و سطح خرد در نظر بگیریم، در صورت ایجاد مشکل در هم‌فکری، هم‌گامی، هم‌دلی و هم‌بختی مشترک بین همسران، در تعامل همسران اختلال ایجاد می‌شود که اختلال در بعد اظهاری تعامل همسران، را می‌توان طلاق عاطفی خواند.

مارک نپ^۱ تحلیل عمیقی از مراحل آغاز، آزمودن و پایان دادن یک رابطه و انواع فراگرد ارتباطی مربوط به آن‌ها که هر مرحله را از مرحله دیگر ممتاز می‌کند، ارائه داده است. این مراحل از ساختن یک رابطه آغاز می‌شود، و پس از رسیدن به اوج، رابطه رو به زوال نهاده و به طرف جدایی حرکت می‌کند. او در کل ده مرحله را در روابط افراد تفکیک کرده که پنج مرحله مربوط به پیوند و پنج مرحله مربوط به جدایی است:

۱. مرحله افتراق: زمانی است که طرفین رابطه یا یکی از آن‌ها احساس کنند که رابطه او با دیگری، او را کاملاً محدود کرده است. در این وضعیت طرفین بیش‌تر از وجوه اشتراک به تفاوت‌ها می‌اندیشند و سعی در برجسته کردن اختلافات دارند (مارک نپ، به نقل از فرهنگ، ۱۳۷۹، ص ۱۶۸).

۲. مرحله محدود کردن: در این مرحله طرفین رابطه شروع به کاهش دفعات ارتباط و میزان صمیمیت آن می‌کنند؛ اشتیاق چندانی برای ارتباط از خود نشان نمی‌دهند و از صحبت درباره موضوعاتی که منجر به تنش و مشاجره می‌شود پرهیز می‌کنند. رابطه به گونه‌ای محسوس به سمت رسمیت گرایش می‌یابد؛ جملات و عبارات طرفین نشان از بی‌تفاوتی نسبت به طرف مقابل و خواسته‌های او دارد (همان).

۳. مرحله بی‌روح شدن رابطه: بیان‌گر افزایش تخریب رابطه است. در این مرحله پیام‌های کلامی یا غیرکلامی به گونه‌ای هستند که عموماً میان اشخاص بیگانه رد و بدل می‌شوند و رنگی از محبت، جاذبه و گذشت در آن‌ها نیست. در واقع دیگر در مورد خود رابطه اندیشه‌ای نمی‌شود، و علت ادامه رابطه در این وضعیت، عواملی فراسوی جاذبه و توجه به طرف دیگر رابطه است (همان، ص ۱۶۹).

۴. مرحله پرهیز از یکدیگر: در این مرحله طرفین رابطه با گریز از یکدیگر سعی می‌کنند ناراحتی‌های خود را کاهش دهند و اغلب جدایی جسمی انجام می‌گیرد. یعنی طرفین

^۱ . Mark Knapp

سعی می‌کنند به هم نزدیک نشده و یک‌دیگر را نبینند. این مرحله در رابطه با همسران به سختی انجام می‌گیرد، زیرا آن‌ها به خاطر شرایط زندگی مشترک مجبورند در یک خانه زندگی کنند (همان).

۵. مرحله جدایی: آخرین مرحله در روابط افراد است، جدایی ممکن است پس از یک مکالمه کوتاه یا پس از یک عمر زندگی مشترک صورت پذیرد (همان). در مجموع با توجه به نظریات مورد بررسی، به ویژه تحلیل مارک نپ از مراحل جدایی، می‌توان طلاق عاطفی را وضعیتی در نظر گرفت که رابطه همسران، در مراحل محدود کردن، بی‌روح شدن، و پرهیز از یک‌دیگر باشد.

روش پژوهش

روش پژوهش حاضر کیفی و بر پایه راهبرد نظریه مبنایی بوده است. نظریه مبنایی یک روش تحقیق کیفی است که می‌کوشد با به کارگیری یک سلسله رویه‌های سیستماتیک، نظریه‌ای مبتنی بر استقرا درباره پدیده‌ای ایجاد کند و یافته‌های آن شامل یک تنظیم نظری از واقعیت تحت بررسی است. در این روش نه تنها مفاهیم بلکه رابطه بین آن‌ها نیز ایجاد و به‌طور موقت آزمایش می‌شوند (اشتراوس^۱ و کوربین^۲، ۱۳۸۵، صص ۲۳-۲۴).

در پژوهش حاضر اطلاعات از طریق مصاحبه عمیق با زنان، جمع‌آوری و با استفاده از کدگذاری نظری تحلیل شده است. کدگذاری نظری عملیاتی است که طی آن داده‌ها تجزیه، مفهوم‌سازی، و به شکلی تازه در کنار یک‌دیگر قرار داده می‌شوند (فلیک^۳، ۱۳۸۷، ص ۳۲۹). بر این اساس متن مصاحبه‌ها در سه مرحله کدگذاری باز، محوری، و انتخابی تحلیل شده است. در کدگذاری باز با تجزیه و تحلیل سطر به سطر متن مصاحبه‌ها، مفاهیم اولیه استخراج شده است و با مقایسه و دسته‌بندی مفاهیم، مقولات حاصل شده است. در کدگذاری محوری، مقوله‌هایی که در مرحله کدگذاری باز تجزیه شده‌اند، در ترکیبی جدید به یک‌دیگر متصل شده، و شرایط علی و میانجی طلاق عاطفی جستجو شده است. در کدگذاری انتخابی نیز، کدگذاری محوری در سطحی انتزاعی‌تر ادامه یافته و تحلیل از سطح توصیفی فراتر رفته است.

^۱ . Strauss, Anselm

^۲ . Corbin, Juliet

^۳ . Flick, Uwe

جامعه هدف پژوهش حاضر، زنان متأهل بوده است که حداقل پنج سال^۱ از ازدواجشان گذشته باشد و در حال حاضر با همسرشان زندگی کنند. برای انتخاب افراد از روش نمونه-گیری مبتنی بر هدف استفاده شده است. از آنجا که تشخیص وضعیت طلاق عاطفی، بدون اطلاع از کیفیت رابطه همسری افراد ممکن نبود، به نظر رسید بهترین راه یافتن نمونه‌های مورد نظر، مراجعه به مراکز مشاوره است؛ به این منظور با مراجعه به یکی از مراکز مشاوره شهر تهران و بررسی پرونده‌های مراجعین، با در نظر گرفتن اشیاع نظری، بیست نفر زن از بین مراجعین مرکز در سال‌های ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ انتخاب شده‌اند. هم‌چنین در مرحله تحلیل داده‌ها، برای نمونه‌گیری از داده‌ها، از روش نمونه‌گیری نظری استفاده شده است.

مشخصات زنان مورد مطالعه

مدت زندگی مشترک زنان مورد مطالعه، بین ۵ تا ۳۱ سال و میانگین مدت زندگی مشترکشان ۱۴ سال بوده است و به طور میانگین ۲ فرزند داشته‌اند. سن زنان بین ۲۵ تا ۵۲ سال و میانگین سنی آن‌ها، ۳۶ سال بوده است. هم‌چنین سن همسرانشان بین ۲۹ تا ۵۳ سال و میانگین سنی آن‌ها ۴۰ سال بوده است. سطح تحصیلات زنان و همسرانشان، از زیر دیپلم تا دکترا بوده است، نیمی از زنان (۵۰ درصد)، و بیش از نیمی از همسران (۶۵ درصد) تحصیلات لیسانس و بالاتر داشته‌اند. نیمی از جمعیت زنان مورد مطالعه را زنان خانه‌دار و نیمی را زنان شاغل تشکیل داده‌اند. هم‌چنین کلیه همسران زنان مورد مطالعه، شاغل بوده‌اند.

یافته‌های پژوهش

بر اساس تحلیل صورت گرفته در کدگذاری باز و محوری، ۱۱ مقوله شامل عدم تأمین نیازهای عاطفی، بی‌توجهی مرد، مشکلات ارتباطی، انتخاب نادرست همسر، عدم هم‌دلی و

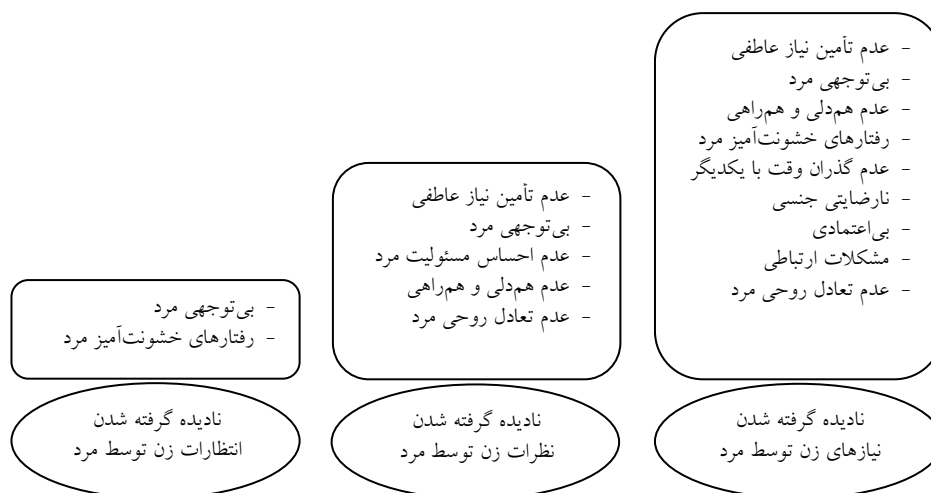
^۱. با توجه به این که زن و مرد به دلیل تفاوت با یکدیگر در زمینه‌های گوناگون جنسیت، توارث، فرهنگ، تربیت، تجارب زندگی، اهداف و انتظارات، برای هماهنگ شدن با هم به زمان نیاز دارند، زندگی زناشویی در سال‌های اولیه آسیب‌پذیر و شکننده است. مطابق آمارها نیز اکثر طلاق‌ها در ۵ سال اول زندگی مشترک روی می‌دهد. به این دلیل در انتخاب جامعه هدف، شرط گذشتن حداقل پنج سال از ازدواج لحاظ شده است.

همراهی، رفتارهای خشونت‌آمیز، عدم گذران وقت با یکدیگر، نارضایتی جنسی، بی‌اعتمادی، عدم احساس مسئولیت مرد و عدم تعادل روحی مرد به عنوان شرایط علی طلاق عاطفی به دست آمده است. علاوه بر مقولات مربوط به شرایط علی، ۹ مقوله نیز به عنوان شرایط میانجی در طلاق عاطفی مؤثر بوده‌اند که شامل دخالت خانواده‌ها، نارضایتی از خانواده‌ها، ناهماهنگی خانواده‌ها، شیوه تربیتی نادرست، زندگی با خانواده مرد، وضعیت اشتغال مرد، اعتیاد مرد، زندگی در شهر دیگر و ازدواج مجدد مرد است. در کدگذاری انتخابی نیز مقوله محوری «نادیده گرفته شدن» حاصل شده که شامل نادیده گرفته شدن نیازها، انتظارات، و نظرات زن توسط مرد بوده است.

شرایط علی طلاق عاطفی

مطابق مدل الگویی اشتراوس و کوربین، شرایط علی به حوادث یا وقایعی دلالت می‌کند که به وقوع یا رشد پدیده‌ای منتهی شود (اشتراوس و کوربین، ۱۳۸۵، ص ۱۰۱). منظور از شرایط علی در پژوهش حاضر، وقایع مربوط به زندگی مشترک زن و مرد است که به وقوع یا رشد طلاق عاطفی می‌انجامد.

مطابق شکل ۱، شرایط علی طلاق عاطفی در سه دسته نادیده گرفته شدن نیازها، انتظارات، و نظرات زن توسط مرد قرار گرفته‌اند. لازم به ذکر است برخی مقولات در بیش از یک دسته قرار گرفته‌اند، به عنوان مثال با بی‌توجهی مرد، زن هر سه مورد نادیده گرفته شدن نیازها، انتظارات و نظرات را تجربه کرده است.



شکل ۱- شرایط علی طلاق

در این بخش برخی از شرایط علی طلاق عاطفی از دید زنان، به همراه نمونه‌هایی از صحبت‌های آنان بیان شده است.

عدم تأمین نیاز عاطفی که به دلیل فقدان محبت یا عدم ابراز محبت بوده است، به صورت‌های متنوعی توسط زنان مطرح شده است که همگی منجر به سرد شدن رابطه زن و مرد و گسست عاطفی شده است. در مواردی فقدان محبت و عاطفه از سوی مرد و علاقه یک-طرفه زن به همسرش از ابتدای زندگی مشترک و تبدیل تدریجی آن به نفرت وجود داشته است. در مواردی نیز عدم ابراز محبت کلامی و رفتاری مورد انتظار زن به دلیل نگرش متفاوت زن و مرد در زمینه ابراز محبت، بیان شده است.

سطح توقع من از لحاظ عاطفی برآورده نمی‌شده؛ وقتی بهش می‌گم، می‌گه این که او مدم خواستگاری و الان می‌رم سرکار یعنی دوستت دارم. اما من می‌خواهم محبت رو تو گفتار و رفتارش نشون بده، همین که من رو با اسم کوچیک صدا بزنه، برای من محبت، اما این کار رو نمی‌کنه. (هستی)^۱

۳۰ ساله، با ۵ سال زندگی مشترک

بی توجهی مرد از جمله عواملی است که زنان مورد مطالعه در مصاحبه‌ها مطرح کرده‌اند. بی توجهی مرد به شیوه‌های گوناگون در ایجاد طلاق عاطفی مؤثر بوده است. بی توجهی در

^۱. در ذکر مصادیق، جهت حفظ حریم خصوصی افراد از اسامی مستعار استفاده شده است.

ابعاد مختلف موجب کاهش رضایت زن از مرد و در نتیجه زمینه‌ساز افزایش فاصله زن و مرد بوده است. بی‌توجهی به نظرات و انتظارات زن در زمینه‌های مختلف با ایجاد این تصور در ذهن زن که همسرش به افکار، نظرات و خواسته‌های او اهمیتی نمی‌دهد و جایگاهی شایسته برای او در زندگی مشترک قائل نیست، موجب نارضایتی زن از مرد شده است.

بی‌توجهی مرد به فعالیت‌های زن در زندگی مشترک، با ایجاد این تلقی در ذهن زن که همسرش قدردان تلاش‌های او در زندگی مشترک نیست، احساسات منفی زن نسبت به همسرش را افزایش داده و از این طریق در افزایش فاصله زن و مرد مؤثر بوده است. بی‌توجهی مرد به ظاهر زن (آرایش و پوشش زن در منزل) نیز، به نوعی واکنش منفی مرد نسبت به دل-ربایی زن محسوب می‌شود، که مرد به آن بی‌توجه است. در این صورت، زن نوعی نادیده گرفته شدن را تجربه می‌کند.

بی‌توجهی به زن در مقایسه با توجه به دیگران، با ایجاد این تصور برای زن که نسبت به دیگران مهم در زندگی همسرش، نه تنها از اولویت برخوردار نیست، بلکه نادیده گرفته می‌شود، باعث کاهش رضایت زن از همسرش و در نتیجه ایجاد فاصله بین زن و مرد شده است. همچنین وابستگی عاطفی بیش از حد مرد به خانواده خود، از عوامل مهمی بوده است که از طریق کم‌توجهی مرد به همسر و فرزند خود، در رابطه همسران اختلال ایجاد کرده است.

بی‌توجهی مرد به زن در مقایسه با توجه به دیگران و نیز بی‌توجهی به دلیل وابستگی بیش از حد مرد به خانواده خود، یکی از مدل‌های کیفیت زناشویی پایین در نظریه مارکز را، که الگوی وابستگی - فاصله‌ای نام دارد، به ذهن متبادر می‌سازد. در این الگو یک همسر (اغلب زن) با زاویه همسری‌اش می‌آمیزد و بنابراین به آن وابسته است، در حالی که همسر دیگر با سومین زاویه مستقل خود درگیر است و بنابراین از رابطه زناشویی فاصله می‌گیرد (مارکز، ۱۹۸۹، ص ۱۹). در اینجا درگیر شدن مرد با زاویه سوم که شامل دیگران از جمله خانواده خود بوده است، سبب فاصله گرفتن او از زاویه همسری شده و به این ترتیب در افزایش فاصله زن و مرد از یک‌دیگر و در نتیجه طلاق عاطفی مؤثر بوده است.

مشکلات ارتباطی، از جمله مقولات بدست آمده در کدگذاری است. عوامل مختلفی از جمله کم‌حرف بودن زن یا مرد، عدم اختصاص وقت توسط مرد برای گفت‌وگو، بی‌توجهی مرد به زن در حین گفت‌وگو، و مشاجرات لفظی، با ایجاد اختلال در ارتباط کلامی زن و مرد، باعث

کاهش صمیمیت و افزایش فاصله آن‌ها از یکدیگر شده است. هم‌چنین ضعف زن و مرد در برقراری ارتباط، نداشتن مهارت حل اختلافات، و قهرهای مکرر و گاه طولانی مدت زن و مرد، با کاستن از تعاملات مثبت و افزایش تعاملات منفی همسران، موجب رنجش آنان از یکدیگر شده، و به این ترتیب در ایجاد فاصله آنان از هم مؤثر بوده است.

من از اول خیلی بهش ابراز علاقه نمی‌کردم چون کلا اهل ادا اصول زنونه نیستم و این باعث شد که اون فکر کنه من بهش علاقمند نیستم. نظرش درباره من اینه که من از نظر مهارت ارتباطی ضعیفم و بلد نیستم عاطفه خودمو نشون بدم و نظر من هم در مورد اون همینیه. (الهام، ۴۱ ساله، با ۱۲ سال زندگی مشترک)

تفکر و نگرش ناهماهنگ زن و مرد نسبت به مسائل مختلف نیز از عواملی است که منجر به ایجاد مشاجره و تنش بین همسران و در نتیجه کاهش ارتباط مثبت آن‌ها شده است. هم‌چنین عامل مهم ناهماهنگی شخصیتی زن و مرد، به ویژه در برخی از ویژگی‌های شخصیتی مانند میزان برون‌گرایی، در ایجاد مشکل در رابطه آن‌ها مؤثر بوده است.

من برون‌گرا هستم و اون درون‌گرا، من دوست دارم احساساتش رو بیان کنه و حرف بزنه، اما اون ترجیح می‌ده حرف نزنه، دوست داره وقتش رو با کتاب و کامپیوتر پر کنه و من دوست دارم بیشتر با هم باشیم؛ این اختلاف شخصیتی باعث می‌شه توقعات من برآورده نشه (هستی، ۳۰ ساله، با ۵ سال زندگی مشترک)

عدم هم‌دلی و هم‌راهی مرد با زن در موقعیت‌های دشوار شامل دوران بارداری، هنگام بیماری، و مواجهه با مشکل و ناراحتی از عواملی بوده است که از طریق دریافت نکردن حمایت از سوی همسر در موقعیت‌های مورد انتظار و در نتیجه ایجاد احساس تنهایی در زن، موجب افزایش فاصله زن و مرد شده است. در بسیاری موارد عدم درک مرد از موقعیت و روحیات زن، که توسط زنان بیش‌تر به صورت درک نکردن شرایط مطرح شده است، موجب عدم هم‌دلی و هم‌راهی با زن بوده است. مطابق نظریه نظم خرد (چلبی، ۱۳۷۵) در صورت ایجاد مشکل در هم‌دلی و هم‌گامی بین همسران در تعامل همسران اختلال ایجاد می‌شود که اختلال در بعد اظهاری تعامل همسران، از عوامل مهم ایجاد کننده طلاق عاطفی است.

عدم تعادل روحی مرد نیز از جمله مواردی است که در کاهش تعاملات موثر بوده است. در چنین شرایطی زود عصبانی شدن مرد و کنترل نداشتن بر خود، با ایجاد احساس اضطراب در زن، منجر به کاهش گفت‌وگو و تعامل همسران و در نتیجه افزایش فاصله آن‌ها شده است. بددل و شکاک بودن مرد، و بی‌اعتمادی مرد یا زن به دلیل رازدار نبودن همسر، نیز با کاستن از صمیمیت کلامی همسران، در افزایش فاصله آن‌ها مؤثر بوده است. نارضایتی جنسی هم از جمله علل موثر در افزایش فاصله همسران است. نارضایتی جنسی به دلایل مختلف اهمیت ندادن مرد به رابطه جنسی، سردی مرد در رابطه، ناتوانی جنسی مرد، سردی زن در رابطه، نیاز غیرطبیعی مرد، و اختلاف زن و مرد در زمینه رابطه، با ایجاد اختلال در رابطه جنسی، رضایت زن و مرد از رابطه همسری را کاهش داده است.

در مسائل جنسی، سطح نیاز هر کس متفاوت و من نسبت به همسر من نیاز بیش‌تری دارم؛ وقتی مطرح می‌کردم و می‌دیدم اون تمایلی نشون نمی‌ده، واقعا احساس حقارت می‌کردم، من مشکلات زیادی رو تو زندگی با اون تحمل می‌کنم، انتظار دارم حداقل از نظر جنسی تأمین باشم. (هستی، ۳۰ ساله، با ۵ سال زندگی مشترک)

انتخاب نادرست همسر ریشه مشکل فعلی اکثر زنان بوده است. مهم‌ترین اشتباه، انتخاب بدون شناخت کامل و صحیح بوده است. صحبت نکردن زن و مرد با یک‌دیگر پیش از عقد و حتی در دوران عقد، اکتفا به چند جلسه صحبت، تحقیقات جزئی و سطحی، اکتفا به شناخت حاصل از نسبت خویشاوندی، شناخت از طریق ارتباط تلفنی و اینترنتی، و دوره شناخت کوتاه مدت، از عواملی بوده‌اند که منجر به انتخاب نادرست همسر شده‌اند. انتخاب همسر بدون علاقه به او، نیز اشتباه دیگر در انتخاب بوده است.

اشتباه بزرگ همسر من این بوده که بدون هدف و علاقه ازدواج کرده، برای همین زندگی ما از اول حالت طبیعی نداشت، چون اون میل و علاقه‌ای به من نداشت. (محبوبه، ۳۴ ساله، با ۱۲ سال زندگی مشترک)

چنان که بیان شد، مقوله محوری پژوهش حاضر «نادیده گرفته شدن» زن بوده است. «نادیده گرفته شدن نیازها» توسط مرد، از طریق عدم تأمین نیازهای زن، نقش مهمی در نارضایتی او از رابطه همسری و ایجاد طلاق عاطفی دارد. «نادیده گرفته شدن انتظارات» زن توسط مرد، منجر به عدم تأمین انتظارات او از مرد و رابطه همسری و در نتیجه دل‌زدگی او از رابطه همسری می‌شود. «نادیده گرفته شدن نظرات» زن توسط مرد نیز با ایجاد این احساس در

زن که همسرش در زندگی مشترک، برای او جایگاهی شایسته او قائل نیست و به او بی توجه است، موجب نارضایتی زن و افزایش فاصله او از مرد می شود.

شرایط میانجی طلاق عاطفی

مطابق مدل الگویی اشتراوس و کوربین، شرایط میانجی شرایط کلی و وسیع تری هستند که بر چگونگی کنش / کنش متقابل اثر می گذارند و عبارت از زمان، فضا، فرهنگ، پایگاه اقتصادی، سطح تکنولوژی، شغل، تاریخچه و وقایع زندگی فرد است (اشتراوس و کوربین، ۱۳۸۵، ص ۱۰۴). منظور از شرایط میانجی در پژوهش حاضر، شرایط کلی و وسیع تری مانند فرهنگ، پایگاه اقتصادی، شغل، تاریخچه زندگی فردی و خانواده زن و مرد بوده است که بر طلاق عاطفی اثر می گذارد.

در کدگذاری انتخابی، شرایط میانجی طلاق عاطفی در دو دسته «شرایط میانجی فردی» و «شرایط میانجی خانوادگی» قرار گرفته اند که به شیوه های گوناگون در ایجاد طلاق عاطفی مؤثر بوده اند.

شرایط میانجی خانوادگی

دخالت خانواده ها در زندگی فرزندان عاملی بوده است که به صورت های گوناگون از جمله با ایجاد تنش در رابطه زن و مرد، در افزایش فاصله آن ها از یکدیگر مؤثر بوده است.

از همون اول عقد دخالت های مادر شوهرم شروع شد، الان هم هست، ولی شوهرم اصلاً جلوی دخالت های مادرش رو نمی گیره و همیشه سر این مسئله با هم بحث داریم. (نرگس، ۲۹ ساله، با ۵ سال زندگی مشترک)

ناهماهنگی خانواده ها در زمینه فرهنگی و اقتصادی هم از عوامل مؤثر بر بروز مشکل در زندگی مشترک زن و مرد بوده است. اختلاف سطح اقتصادی خانواده زن و مرد، با ایجاد اختلاف در سطح انتظارات مالی زن و مرد، موجب بروز تنش و مشکلات در روابط همسران شده است. ناهماهنگی در زمینه فرهنگی نیز، از طریق تفاوت در نگرش ها، و آداب و رسوم، منجر به بروز اختلاف و افزایش فاصله همسران شده است.

خانواده همسر از لحاظ فرهنگی خیلی با ما متفاوت هستن، تو فرهنگ اون‌ها زن موظفه فقط کار خونه و بچه‌داری بکنه، همه مسئولیت بچه با مادریه، حتی دکتر بردن بچه و پدر وظیفه‌ای در قبال تربیت بچه نداره، اجازه هیچ فعالیت اجتماعی هم به من نمی‌ده و اینا باعث اختلافه. (الهه، ۳۳ ساله، با ۸ سال زندگی مشترک)

تعدادی از زنان، نارضایتی خود و همسرشان از خانواده‌های یک‌دیگر، به دلیل بی‌احترامی، و انتظارات خانواده مرد از او، را از عوامل مؤثر بر رابطه همسری ذکر کرده‌اند. برخی از زنان، تربیت نادرست همسرشان در کودکی و اثرپذیری او از رفتارهای والدینش را در رفتارهای مشکل‌ساز همسرشان در زندگی مشترک مؤثر دانسته‌اند.

یکی از زنان نیز زندگی با خانواده همسرش را عاملی دانسته، که به رابطه او با همسرش آسیب جدی وارد کرده است. در مقابل زن دیگری، دوری از خانواده‌ها و زندگی در شهر دیگر را در ایجاد تنش در روابط مؤثر دانسته است. دوری زن و مرد از خانواده‌ها، از طریق کاهش دریافت حمایت‌های عاطفی و فکری، در افزایش فشارهای ناشی از مشکلات رابطه همسری مؤثر بوده است.

ما اینجا تنهایی، خانواده و اقواممون تهران زندگی نمی‌کنن، اگه کسی پیشمون بود، اینقدر به ما فشار نمی‌اومد، آدم با کسی حرف می‌زد، رفت و آمد می‌کرد، این چیزا خیلی به آدم کمک می‌کرد، ولی وقتی نباشه، فشارها بیشتر می‌شه و باعث کمتر شدن تحمل آدم می‌شه. (سمانه، ۳۲ ساله، با ۱۱ سال زندگی مشترک)

شرایط میانجی فردی

بحران‌های مالی ناشی از مشکلات شغلی مرد، با افزایش مشغله کاری و ذهنی مرد و در نتیجه کاهش توجه او به همسر و زندگی مشترک، نقش مهمی در افزایش فاصله همسران از هم داشته است. عدم ثبات شغلی نیز از طریق ایجاد فشار اقتصادی، بر روحیه مرد و در نتیجه رابطه همسری مؤثر بوده است. دوری زن و مرد از هم، به دلیل کار کردن مرد در شهر دیگر، نیز از عوامل افزایش فاصله همسران بوده است.

فشارهای مالی تو زندگی ما خیلی اثرگذاره، همسرم ورشکست شده، الان به خاطر بدهی مجبوره خیلی کار کنه و تو خونه نیست، شش صبح می‌ره تا یازده شب، این نبودنش فاصله ما رو بیشتر کرده،

چون وقتی می‌آد/ینقدر هر دو خسته ایم که حال و حوصله حرف زدن نداریم. (سپیده، ۳۳ ساله، با ۸ سال زندگی مشترک)

اعتیاد مرد به مواد مخدر و ازدواج مجدد مرد نیز از عوامل مؤثر بر دوری عاطفی مرد از همسر و افزایش ناراضی‌تی زن بوده است. در مجموع با در نظر گرفتن شرایط علی و شرایط میانجی طلاق عاطفی می‌توان گفت:

«زمانی که نیازها، انتظارات و نظرات زن، توسط مرد نادیده گرفته شود و زن احساس کند همسرش برای او اهمیتی قائل نیست، طلاق عاطفی اتفاق می‌افتد.»

بحث و نتیجه‌گیری

بررسی شرایط علی و میانجی طلاق عاطفی نشان می‌دهد طلاق عاطفی پدیده‌ای تک عاملی نیست، بلکه مجموعه‌ای از عوامل در پیوند با هم، منجر به طلاق عاطفی می‌شوند. میزان تاثیر این عوامل در ایجاد طلاق عاطفی نیز متفاوت است؛ عاملی چون "عدم تأمین نیاز عاطفی" ممکن است در ایجاد اختلال در یک رابطه همسری نسبت به رابطه همسری دیگر نقش عمده‌تری داشته باشد. همچنین طلاق عاطفی بستگی به تعداد عوامل ایجاد کننده ندارد، بلکه به شدت عوامل بستگی دارد، که معیار شدت هر عامل نیز ادراک زنان از آن عامل است. بنابراین می‌توان گفت، هر طلاق عاطفی، از دیدگاه علی متفاوت از دیگری است.

بررسی شرایط علی طلاق عاطفی، نشان دهنده نقش «عدم شناخت زن و مرد از ویژگی‌های یک‌دیگر» در ایجاد برخی عوامل طلاق عاطفی است. مردان اغلب در طول زندگی خود مادر و خواهران خود را به عنوان زن می‌شناسند. آنان شناخت روشنی از زن به عنوان همسر ندارند، نیازها و انتظارات او را نمی‌دانند و شیوه‌های ارتباط با او را نمی‌شناسند، در نتیجه در برقراری ارتباط با او دچار مشکل می‌شوند. به عنوان مثال "عدم هم‌دلی و هم‌راهی" یکی از شرایط علی طلاق عاطفی است و بیش‌ترین ناراضی‌تی زنان در این زمینه ناشی از "عدم هم‌راهی در دوران بارداری" بوده است، با توجه به آن‌چه در زمینه عدم شناخت مرد از زن بیان شد، می‌توان گفت مردان شناختی از ویژگی‌ها و نیازهای زن در دوران بارداری ندارند، بنابراین طبیعی است که کم‌تر می‌توانند انتظارات همسر خود در زمینه هم‌دلی با او را تأمین کنند.

از سوی دیگر «عدم شناخت زن و مرد از ویژگی‌های یکدیگر»، باعث می‌شود همسران، برداشتی نادرست از رفتار و گفتار یکدیگر داشته باشند و به این ترتیب با ایجاد اختلال در فهم متقابل، زمینه‌ساز ایجاد مشکل در رابطه می‌شود. به عنوان مثال زنان اغلب به جزئیات توجه زیادی دارند، اما مردان اغلب به جزئیات توجهی ندارند؛ اگر زن از این ویژگی مرد آگاهی نداشته باشد، این کم‌توجهی مرد به جزئیات را، بی‌توجهی او به همسر و زندگی مشترک تلقی می‌کند؛ به این ترتیب عدم آگاهی زن می‌تواند با ایجاد سوء تفاهم موجب نارضایتی زن از مرد شده و بر رابطه همسری تأثیر منفی داشته باشد. بنابراین به نظر می‌رسد «عدم شناخت زن و مرد از ویژگی‌های یکدیگر»، نقش مهمی در ایجاد شرایط علی طلاق عاطفی دارد.

نکته دیگر بر اساس نتایج مطالعه حاضر تصور زنان از ویژگی‌های همسر مطلوب و به تبع آن رابطه همسری مطلوب و مغایرت آن با الگوهای فرهنگی مردانه است. امروزه معیارهای زنان برای ارزیابی موفقیت و مطلوبیت رابطه همسری متفاوت از گذشته شده است. با در نظر گرفتن سه مؤلفه مثلث عشق استرنبرگ که شامل تعهد، صمیمیت و شور و اشتیاق است، می‌توان گفت امروزه مؤلفه صمیمیت برای زنان از اولویت و اهمیت بسیار بالاتری، نسبت به گذشته برخوردار است، و به تعبیری «عشق کامل» که شامل تعهد، صمیمیت و شور و اشتیاق است، برای زنان جایگاه ویژه‌ای یافته است؛ اما به نظر می‌رسد در مقابل در الگوهای فرهنگی مردانه، تغییر محسوسی نسبت به گذشته حاصل نشده است. به عنوان مثال در حالی که تصور رایج مردانه از وظیفه مرد در زندگی مشترک، تأمین هزینه‌های خانواده است، در صحبت‌های زنان بارها به این نکته اشاره شده است که مردان وظیفه همسری و پدری خود را فقط کسب درآمد می‌دانند و به وظایفی مانند گفت‌وگو و صرف وقت با همسر و فرزندان و برقراری رابطه صمیمی با آنان توجهی ندارند. به این ترتیب «شکاف بین تصور زنان از رابطه همسری مطلوب و الگوهای فرهنگی مردانه»، زنان را دچار تعارض بین الگوی ذهنی مطلوب و الگوی عینی موجود کرده و موجب شده رابطه همسری خود را موفق و آرامش‌گر تلقی نکنند و از این طریق بر شدت تأثیر شرایط علی و شرایط میانجی طلاق عاطفی می‌افزاید.

بررسی شرایط میانجی طلاق عاطفی نیز حاکی از نقش بسیار مهم خانواده در زندگی مشترک فرزندان است؛ به طوری که «دخالت خانواده‌ها»، «نارضایتی از خانواده‌ها»، «ناهماهنگی خانواده‌ها» و «شیوه تربیتی نادرست» از مهم‌ترین شرایط میانجی طلاق عاطفی بوده است.

فرایند ایجاد طلاق عاطفی در زندگی مشترک زنان مورد مطالعه یکسان نبوده است؛ در تعدادی از زندگی‌ها، طلاق عاطفی از ابتدا وجود داشته است و با گذشت زمان شدت یافته است و در تعدادی دیگر طلاق عاطفی در طی زندگی مشترک ایجاد شده است. در شرایطی که یکی از طرفین بدون علاقه ازدواج می‌کند، از ابتدای زندگی مشترک شاهد طلاق عاطفی هستیم؛ بی‌علاقگی یکی از طرفین به دیگری، موجب بی‌پاسخ ماندن تلاش‌های فرد علاقمند برای برقراری ارتباط با او می‌شود، در نتیجه فرد علاقمند نیز به تدریج سرد شده و حتی با تبدیل علاقه یک‌طرفه او به نفرت، نسبت به رابطه کاملاً بی‌تفاوت می‌شود. اما در اغلب موارد به دلایل گوناگون مشکلات و اختلافاتی در طی زندگی مشترک ایجاد می‌شود که به طور مستقیم و غیرمستقیم بر رابطه همسری تأثیر می‌گذارد و در صورتی که طرفین مهارت حل مشکلات و مدیریت اختلافات را نداشته باشند، بیش‌تر و عمیق‌تر شدن مشکلات و اختلافات، منجر به مشکلات ارتباطی بیش‌تر و در نتیجه افزایش فاصله زن و مرد خواهد شد. در این شرایط زندگی مشترک نه به خاطر رابطه همسری، که به خاطر فشارهای جانبی مانند وجود فرزندان و دشواری‌های طلاق ادامه می‌یابد.

مفهوم اساسی در مدل نظری پژوهش، «نادیده گرفته شدن» زن است، که شامل نادیده گرفته شدن نیازها، انتظارات و نظرات زن می‌شود. در واقع شرایط علی طلاق عاطفی در سه دسته «نادیده گرفته شدن نیازها»، «نادیده گرفته شدن انتظارات»، و «نادیده گرفته شدن نظرات»، قرار می‌گیرند. در زندگی برخی زنان از بین نیازها، انتظارات، و نظرات، تنها یکی نادیده گرفته شده و در زندگی برخی هر سه نادیده گرفته شده است.

میزان «نادیده گرفته شدن» برای زنان متفاوت بوده است. به عنوان مثال در رابطه با «نادیده گرفته شدن نظرات»، گاهی بی‌توجهی مرد به نظرات زن دیده می‌شود، در مواردی نیز شاهد موضع‌گیری شدید مرد درباره نظرات زن و حذف کامل نظرات او در زمینه‌های مختلف هستیم. اگر چه میزان «نادیده گرفته شدن نظرات» در این موارد متفاوت است، اما در هر دو مورد در ارتباط زن و مرد اختلال ایجاد کرده است.

نکته بسیار مهم دیگر میزان تأثیر این سه نوع نادیده گرفته شدن، در مقایسه با هم است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد نمی‌توان میزان تأثیر این سه نوع نادیده گرفته شدن در ایجاد طلاق عاطفی را درجه‌بندی کرد. به عنوان مثال اگر برای زنی نادیده گرفته شدن نیازهای مهم‌ترین مسئله بوده است، برای زنی دیگر نادیده گرفته شدن نظراتش بیش‌ترین تأثیر را در ایجاد طلاق

عاطفی داشته است. به بیانی درجه‌بندی میزان تأثیر و اهمیت هر یک از این سه نوع نادیده گرفته شدن، در زندگی هر یک از زنان متفاوت از دیگری است.

در پایان باید گفت متأسفانه در بسیاری از موارد هنگامی که یکی از همسران یا هر دو رابطه را در معرض خطر خاموشی می‌بینند، جهت حل مشکل و بهبود رابطه تلاشی نمی‌کنند. در مواردی نیز که طرفین به امید بهبود وضعیت، تلاش برای اصلاح رابطه را آغاز می‌کنند، دریافت نتیجه مورد انتظار قطعی نیست؛ زیرا یک رابطه آسیب‌دیده گاهی منشأ بسیار پیچیده‌ای دارد که شاید به سختی قابل اصلاح باشد. به عنوان مثال زمانی که دو نفر بدون شناخت کافی و بدون در نظر گرفتن معیارها و تناسب‌های لازم برای یک رابطه موفق، ازدواج می‌کنند، طبعاً در زندگی مشترک با مشکلات بسیاری از جمله عدم درک یک‌دیگر و قادر نبودن به تأمین انتظارات هم‌دیگر روبرو شده و به تدریج از هم فاصله می‌گیرند. بنابراین از آنجا که پیش‌گیری بسیار مؤثرتر و ساده‌تر از درمان است، برای داشتن خانواده‌های سالم و بالنده و بالطبع جامعه-ای سالم، در حوزه آسیب‌های خانواده نیز باید به رویکرد پیشگیرانه توجهی ویژه داشته باشیم.

در رابطه با مسئله طلاق عاطفی، آموزش‌های پیش از ازدواج و هدایت افراد به سوی ازدواج موفق و بالنده و همچنین تداوم آموزش‌ها در طی زندگی مشترک و ترویج فرهنگ مشاوره برای چاره‌اندیشی زودهنگام در صورت بروز مشکل، نقش بسیار مؤثری در پیش‌گیری و درمان طلاق عاطفی خواهد داشت.

منابع

۱. استیل، لیز، و کید، وارن. (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی مهارتی خانواده. (فریبا سیدان و افسانه کمالی، مترجم). تهران: انتشارات دانشگاه الزهرا (س). (تاریخ انتشار اثر به زبان اصلی ۲۰۰۱).
۲. اشتراوس، آنسلم و کوربین، جولیت (۱۳۸۵) اصول روش تحقیق کیفی: نظریه‌مبنایی، رویه‌ها و شیوه‌ها، ترجمه بیوک محمدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۳. اعزازی، شهلا (۱۳۸۷) جامعه‌شناسی خانواده، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
۴. افروز، غلامعلی (۱۳۸۹) روان‌شناسی رابطه‌ها، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۵. بخارایی، احمد (۱۳۸۶) جامعه‌شناسی زندگی‌های خاموش در ایران (طلاق عاطفی)، تهران: پژواک جامعه.
۶. تبریزی، مصطفی و همکاران (۱۳۸۵) فرهنگ توصیفی خانواده و خانواده درمانی، تهران: فراوان.

۷. چلبی، مسعود (۱۳۷۵) جامعه شناسی نظم، تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی، تهران: نی.
۸. ساروخانی، باقر (۱۳۷۵) مقدمه‌ای بر جامعه شناسی خانواده، تهران: سروش.
۹. شرفی، محمدرضا (۱۳۸۳) خانواده متعادل، تهران: انجمن اولیاء و مربیان.
۱۰. فرهنگی، علی اکبر (۱۳۷۹) ارتباطات انسانی، جلد اول، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
۱۱. فلیک، اووه (۱۳۸۷) درآمدی بر تحقیق کیفی، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشرنی.
۱۲. گلدنبرگ، ایرنه و گلدنبرگ، هربرت (۱۳۸۷) خانواده درمانی، ترجمه حمیدرضا حسین شاهی براوتی، سیامک نقشبندی و الهام ارجمند، تهران: روان.
۱۳. محمدی، زهرا (۱۳۸۳) بررسی آسیب‌های اجتماعی زنان در دهه ۱۳۷۰-۱۳۸۰، تهران: روابط عمومی شورای فرهنگی اجتماعی زنان.
14. Laur, Robert H., & Laur, Jeanette C. (2007) Marriage & Family: The Quest for Intimacy, New York: Mc Graw Hill.
15. Marks, Stephen R. (1989) "Toward a systems theory of marital quality". Journal of marriage and the family, 51, pp15- 26.
16. Olson, David H., & Defrain, John (2006) marriage and families, New York: Mc Graw Hill.
17. Scanzoni, john & Scanzoni, Letha Dawson (1988) Men, Women and Change: a sociology of marriage and family, New York: Mc Graw Hill.